

گستره دلالت قرآن کریم بر تأیید یا رد حکمرانی ملکه سبأ

حمید نادری قهفرخی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۷/۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۵/۳)

چکیده

برخی محققان بر این باورند که خداوند در داستان ملکه سبأ هیچ انتقادی به حکومت‌داری وی نکرده است؛ از این‌رو حکمرانی وی مورد تأیید است؛ زیرا قرآن کریم هنگام نقل سخن یا رفتار منفی، بلافاصله تذکر می‌دهد. در مقابل، برخی دیگر از محققان با وارد کردن اشکالات متعددی از قبیل عدم استناد مسلمانان به این داستان، اخباری بودن لحن قرآن در نقل داستان و غیره، حکمرانی ملکه را مورد تأیید خداوند ندانسته‌اند. روشن شدن ابعاد مختلف این داستان و توسعه ادله قرآنی احکام فقهی-ایجاب می‌کند این داستان از این زوایه مورد بررسی قرار گیرد. بررسی تحلیلی-انتقادی نظرات موافقان و مخالفان نشان می‌دهد اولاً: نقل بدون اعتراض مطلبی در قرآن می‌تواند نشانه تأیید آن باشد (وجود مقتضی)؛ ثانیاً: با وجود وارد نبودن بسیاری از اشکالات مخالفان، اما برخی از آن‌ها صحیح هستند (وجود مانع). از این‌رو علی‌رغم وجود مقتضی، نمی‌توان حکومت‌داری ملکه را مورد تأیید خداوند دانست.

واژگان کلیدی: حکومت زنان، سوره نمل، مدیریت زنان، ملکه سبأ.

مقدمه

یکی از پرسش‌های مطرح در فقه سیاسی اسلام این است که آیا زنان می‌توانند همانند مردان رهبری و مدیریت جامعه را بر عهده بگیرند؟ پاسخ تقریباً تمامی فقهاء اهل سنت به این پرسش منفی است؛ زیرا تمامی آنان در مورد اعتبار «مرد بودن حاکم» اتفاق نظر دارند (خیاط، ۱۲۵). همچنین عمده فقهای شیعه به جز برخی از اندیشمندان معاصر موافق با همین دیدگاه هستند (بستان، ۱۸۹). در مقابل، برخی از محققان معاصر با ارائه شواهد و مدارکی از قرآن و روایات و زیر سؤال بردن تمامی مستندات دیدگاه مشهور بر این باورند که رهبری و مدیریت زنان بر جامعه نه تنها هیچ مانعی ندارد، بلکه مورد تأیید دین اسلام نیز هست (نک: نعمتی‌پیرعلی، ۳۴۸). یکی از مستندات این دیدگاه داستان ملکه سبأ در قرآن است (النمل: ۲۲-۴۴)؛ زیرا این داستان نشان می‌دهد که زنان واجد شرایط می‌توانند به بالاترین مناصب سیاسی دست پیدا کنند (نعمتی‌پیرعلی، ۳۴۸). با ورود این داستان به عرصه استدلال، مخالفان مدیریت زنان بر جامعه هم با طرح اشکالات متعددی چنین استدلالی را زیر سؤال بردند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد با وجود روشن شدن بسیاری از جنبه‌های این داستان در آثار محققان، اما با این حال کاستی‌هایی مشاهده می‌شود: اول: استناد به این داستان حتی در حد یک احتمال یا شبهه، نه در کتاب‌های مفصل فقهی گذشته (نک: نجفی، ۱۴/۴۰؛ ابن‌قدمه، ۳۸۰/۱۱) و نه در برخی کتاب‌های فقهی معاصر (نک: منتظری، ۱/۳۳۵-۳۳۷) مطرح نشده است؛ از این رو هنوز نقاط قوت و ضعف استدلال به این داستان به خوبی آشکار نشده است. البته در مقاله‌ای با محوریت «رفتارشناسی ملکه سبأ با مردمان خویش»، ضمن بررسی برخی از این نقاط ضعف و قوت، در نهایت چند نکته ثابت شده است: ۱. ملکه سبأ قوم خود را به بردگی نگرفته بود؛ ۲. ملکه نه تنها نقشی در خورشیدپرستی مردم سبأ نداشت، بلکه خود نیز به خاطر اثرپذیری از آنان خورشیدپرست شده بود؛ ۳. رفتار ملکه باعث خواری و ذلت مردم سبأ نشده بود و ۴. ملکه شخص مستبد و خودرأیی نبود و در کارها با اطرافیان خود مشورت می‌کرد (نادری‌قهفرخی و بهجت‌پور، ۱۴۰). اما روشن است که این مقاله فقط یک بُعد از حکومت‌داری ملکه را مورد بررسی قرار داده و هنوز ابعاد دیگری باقی مانده است. دوم: نظرات محققان به خصوص مخالفان در کتاب‌ها و مقالات مختلف پراکنده‌اند و این پراکندگی باعث می‌شود، انسان نتواند به تحلیل جامعی در این زمینه برسد. باید توجه

داشت که قسمتی از استدلال موافقان منوط به نبود انتقاد نسبت به زمامداری ملکه است (در ادامه خواهد آمد)، اگر در دلایل مخالفان حتی یک دلیل محکم وجود داشته باشد، پایه و اساس استدلال موافقان از بین می‌رود؛ از این‌رو جمع‌آوری و بررسی این ادله ضروری خواهد بود. سومین کاستی نیز آن است که با وجود اشکالات زیاد مخالفان، هنوز اشکالات دیگری هم وجود دارد که مطرح نشده‌اند.

بر همین اساس برای رفع این کاستی‌ها، این نوشتار در صدد آن است که ضمن جمع‌آوری و بررسی تحلیلی همه ادله موافقان و مخالفان، نقاط قوت و ضعف این استدلال‌ها و در نهایت تأیید یا رد حکومت‌داری ملکه سبأ توسط قرآن کریم را کشف کند. برای رسیدن به این هدف، ابتدا ضمن بررسی ادله موافقان، مقتضی تأیید حکومت‌داری ملکه توسط قرآن کریم بررسی می‌شود. در ادامه ضمن بررسی ادله مخالفان، وجود موانع استدلال نیز بررسی خواهد شد. بدیهی است که اگر در انتها ثابت شود مقتضی تأیید در این داستان موجود و مانع هم مفقود است، بدون شک قرآن کریم حکومت‌داری ملکه را تأیید کرده است؛ در غیر این صورت چنین دلالتی نخواهد داشت.

۱. بررسی ادله موافقان تأیید حکومت‌داری ملکه سبأ توسط قرآن کریم

تکیه‌گاه استدلال موافقان نقل بدون انتقاد این داستان در قرآن، همراه با ترسیم چهره‌ای مثبت از ملکه سبأ است. از نظر آنان قرآن کریم این ملکه را به عنوان زنی اندیشمند، محتاط و هوشمند معرفی می‌کند که زمامداری کشور خویش را به عهده داشته و در مواجهه با سلیمان(ع) علی‌رغم تمایل مردان حکومتی به مبارزه با آن حضرت با اندیشمندی به‌گونه‌ای عمل می‌کند که در انتها به ایمان و فلاح او منجر می‌شود. از دیدگاه این گروه سکوت قرآن در نقل سلوک ملکه سبأ به‌عنوان یک حاکم همراه با وجود تأیید برخی از رفتارهای وی (نعمتی پیری، ۳۴۸؛ فضل‌الله، ۱۲۰)، حاکی از تأیید حکومت‌داری وی است. البته خداوند در چند موضع از ملکه سبأ و قوم او انتقاد کرده است، اما این نقدها فقط متوجه بی‌دینی ملکه و قوم او است نه به حکومت وی.

بررسی: خلاصه استدلال موافقان را می‌توان در قالب یک قیاس تنظیم کرد:

صغری: خداوند در داستان ملکه سبأ نسبت به حاکمیت وی هیچ انتقادی نکرده است و انتقادهای موجود نسبت به خورشیدپرستی ملکه است، نه به حکومت‌داری او. علاوه بر این صفات مثبت زیادی نیز از وی نقل شده است.

کبری: قرآن کریم هنگام بیان سخن یا رفتار ناصحیح افراد، بلافاصله تذکر می‌دهد. از این رو نقل یک سخن یا رفتار بدون ابراز انتقاد، حاکی از تأیید آن توسط خداوند است. نتیجه: حکومت‌داری ملکه سبأ مورد تأیید خداوند است.

بررسی کامل صغرای این استدلال منوط به بررسی دلایل مخالفان است. اگر در این قسمت ثابت شود ادله آنان غیرقابل خدشه‌اند، این صغری ثابت نخواهد شد، اما اگر این ادله فاقد شواهد کافی بودند، می‌توان ادعا کرد که خداوند در سوره نمل اعتراضی نسبت به حکمرانی ملکه ندارد. البته در این داستان در یک موضع به شدت از ملکه و قوم وی انتقاد شده است، اما به‌طور قطع این انتقاد ناظر به حکومت‌داری ملکه نیست؛ زیرا هدهد بعد از ارائه گزارش خود پیرامون اوضاع قوم سبأ چنین اظهار داشت: «چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که آنچه در آسمان‌ها و زمین پنهان است، را خارج می‌سازد و آنچه را پنهان و آشکار می‌کنید، می‌دانند؟...» (النمل: ۲۵-۲۶). روشن است که این فقرات، فقط در مقام انتقاد از خورشیدپرستی آنان است و حاوی هیچ انتقادی نسبت به حکومت‌داری ملکه نیست. از طرف دیگر خورشیدپرستی ملکه هم نمی‌تواند نقطه تاریکی برای شخصیت وی باشد؛ زیرا وی در اثر زندگی در محیط همراه با کفر و عدم دسترسی به حقیقت به این سمت گرایش پیدا کرده بود (نادری قهفرخی و بهجت‌پور، ۱۳۲-۱۳۳). در عین حال خداوند صفات بارز و مثبتی مثل مودب بودن (النمل: ۲۹)، اهل مشورت بودن (النمل: ۳۲)، حق‌پذیر بودن (النمل: ۴۴) را هم برای وی نقل می‌کند.

در مورد کبرای این استدلال هم باید گفت: از نظر برخی مفسران و محققان روش قرآن کریم در هنگام نقل سخن یا رفتار منفی و ناصحیح این است که بلافاصله تذکر می‌دهد. از این رو نقل سخن یا عملکردی از افراد در قرآن کریم بدون ابراز انتقاد حاکی از تأیید خداوند است (طباطبایی، ۱۰۶/۲؛ حجتی، ۴۲). این دیدگاه را در میان برخی کتب فقهی نیز می‌توان پیدا کرد. به‌عنوان مثال برخی فقها برای اثبات مشروعیت قرعه، به داستان حضرت یونس (ع) در کشتی و انتخاب ایشان برای انداخته شدن در دریا توسط قرعه (الصافات: ۱۴۱) استناد کرده‌اند (بجنوردی، ۵۹/۱؛ حسینی شیرازی، ۵۱). از نظر برخی فقها دلالت سکوت خداوند بر امضای این جریان به‌قدری واضح است که اشکالات مطرح با توجه به آن قابل دفع هستند. اشاره به اصل این سخن به‌خوبی این ادعا را ثابت می‌کند:

گاهی بر استدلال مذکور [استدلال به داستان یونس (ع) برای اثبات مشروعیت قرعه] دو اشکال وارد می‌شود: الف) آیه کریمه [فقط] داستانی را نقل می‌کند که در زمان گذشته اتفاق افتاده و مشتمل بر قرعه است و این دلالتی بر امضای آنچه

اتفاق افتاده، در آن شریعت ندارد، چه برسد در شریعت ما. جواب: [...] از سکوت [و] سرزنش نکردن این فعل، امضا [ی آن] به دست می‌آید. (ب) حکم مذکور شاید مختص به شریعت سابق باشد و دلیلی بر امضای آن در شریعت ما نیست. جواب: علاوه بر دلالت سکوت، می‌توان به استصحاب حکم شریعت سابق و عدم نسخ آن تمسک کرد (ایروانی، ۱۴/۲).

مبنای دلالت سکوت خداوند بر تأیید در این نکته است که هرگاه کسی در مقابل امام معصوم (ع) عملی انجام دهد یا سخنی بگوید و معصوم (ع) آن عمل را ببیند و یا آن سخن را بشنود و در عین اینکه توانایی آگاه نمودن فرد در صورت خطای وی را داشته باشد (مثلاً در حال تقیه نباشد)، اما نسبت به آن عمل اعتراض نکند، این سکوت نشانه تأیید و رضایت معصوم از آن عمل یا سخن است. این روش امام (ع) که از آن با عنوان «تقریر» یاد می‌شود، باعث حجیت و قابل استناد بودن آن فعل یا سخن می‌گردد؛ زیرا اگر آن عمل یا سخن از نظر شرع اشتباه بود، بر اساس امر به معروف و نهی از منکر، بر معصوم (ع) واجب بود که به آن اعتراض کند (مظفر، ۵۸/۳). بر همین اساس به طریق اولی می‌توان ادعا کرد که اگر سخن یا عملکردی از افرادی در قرآن کریم نقل شود و خداوند به آن اعتراضی نکند، این سکوت خداوند نشانه تأیید آن است؛ زیرا «خدا از [بیان] حق شرم نمی‌کند» (الاحزاب: ۵۳) و از طرف دیگر مانعی مثل تقیه در مورد خداوند معنا ندارد. از طرف دیگر خمیر مایه این شیوه در سیره عقلانی یافت می‌شود (حسین، ۹۰/۱۲)؛ زیرا در این سیره وقتی کسی چیزی را بدون نقد و اعتراض نقل می‌کند، همین نقل را به منزله تأیید آن در نظر می‌گیرند، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. بر همین اساس خداوند در بسیاری از آیات بعد از نقل سخن یا عملکرد گروهی، بلافاصله اعتراض خود را بیان کرده است. به عنوان مثال، یهودیان بر این باور بودند که «دست خدا بسته است» (النساء: ۶۴). خداوند بلافاصله بعد از نقل این عبارت با جمله «دست‌هایشان بسته باد...» بطلان گفته آنان را روشن می‌سازد. همین روش در آیات دیگری مشاهده می‌شود (الانبیاء: ۲۶؛ البقره: ۱۱۶، ۱۱۹؛ آل عمران: ۱۸۱).

در اینجا ممکن است این اشکال مطرح شود که براساس نظر فقهای شیعه و اهل سنت، سکوت محض بدون همراهی قرینه‌ای مناسب، نمی‌تواند کاشف از قصد و رضا باشد؛ لذا از سکوت، نمی‌توان هیچ مدلولی را استنباط کرد (حلی، ۱۶۵/۱۱؛ نجفی، ۲۴۷/۳۰). از طرف دیگر قرآن کریم در صدد بیان همه جزئیات یک ماجرا نیست، بنابراین ممکن است در برخی مواقع به خاطر دلایلی مثل نبودن در مقام بیان، نکته‌ای

غیرصحيح از سخن یا رفتار انسان‌های غیرمعصوم را بدون نقد بیان کند. بخصوص به نظر می‌رسد در مواردی که در صدد بیان سخنان و افعال کافران است، لازم نیست پیوسته کارهای آنان را مورد نقد قرار دهد. از این‌رو سکوت خداوند، در نقل سخنان یا رفتار انسان‌های غیرمعصوم تأیید آن‌ها را در بر ندارد، مگر اینکه قرینه دیگری وجود داشته باشد. **جواب: اولاً:** سکوت انسان‌های عادی و غیرمعصوم در برخورد با یک موضوع، همیشه حاکی از رضایت آنان نیست؛ زیرا ممکن است این سکوت ناشی از خجالت، ترس، رعایت مصلحتی دیگر و غیره باشد، اما روشن است که این دلیل در مورد خدای عزیز، قادر و حکیم به هیچ وجه جاری نیست. بر همین اساس «مجرد سکوت از کسی که عصمت برای او ثابت شده، به منزله تصریح با سخن گفتن است (مگر قرینه‌ای در کار باشد) و به همین خاطر تقریر پیامبر اکرم (ص)، جزء شرع و قانون ایشان محسوب می‌شود...؛ اما غیرمعصوم اصل آن است که سکوتش به منزله نطقش قرار داده نمی‌شود، مگر اینکه قرائن بر رضایت وی دلالت کنند» (عبدالمنعم، ۲/۲۸۲)؛ **ثانیاً:** بین بیان یک مطلب باطل و بیان یک مطلب صحيح بدون اشاره به جزئیات آن‌ها تفاوت بسیاری است. هنگام نقل یک مطلب صحيح، در مقام بیان نبودن اقتضاء می‌کند جنبه‌های مختلف یک موضوع صحيح رها شود و فقط به یک جنبه پرداخته شود، تا ضمن بیان مطلب مورد نظر، کلام هم از اصل مقصود خود دور نشود. اما در مورد نقل یک مطلب باطل در قرآن نمی‌توان به همین شکل رفتار کرد؛ زیرا در قرآن کریم ناقل خود خداوند است؛ از این‌رو می‌توانست بدون هیچ مانعی، موضوعات مورد انتقادی که امکان اعتراض بر آن نیست، را نقل نکند یا به صورت خیلی خلاصه بر آن اعتراض کند؛ همان‌طوری که در سیره روزمره مردم مشاهده می‌شود، وقتی فردی مطلبی را نقل می‌کند، اگر در واقع آن را قبول نداشته باشد، حداقل با یک اشاره نظر خود را اعلام می‌کند و مثلاً می‌گوید: «صددرد این مطلب را قبول ندارم، اما اکنون فقط به قسمتی از آن که صحيح است، استدلال می‌کنم». بدیهی است که با این روش علاوه بر دور نشدن از اصل مقصود، مطلب باطل هم تأیید نخواهد شد.

ثالثاً: هر گاه شک شود که آیا متکلم در مقام بیان است یا اجمال و اجمال، اصل عقلایی حاکم آن است که وی در مقام بیان است (سبحانی، ۲/۶۹۲)، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. بر این اساس در برخورد با آیات قرآن اصل این است که خداوند در مقام بیان است، مگر آنکه قرینه‌ای در کار باشد. بنابراین با وجود این اصل، اگر خداوند جمله-

ای را نقل کند و در واقع بر آن انتقادی وارد باشد، اما با این حال با سکوت از کنار آن بگذرد، این در حقیقت گمراه کردن بندگان است و خداوند از این صفت مبرا است و اگر کسی هم گمراه نشود، این گونه سخن گفتن شایسته نیست.

بنابراین با توجه به مجموع چند نکته گذشته، به نظر می‌رسد که هر جمله یا رفتاری از افراد عادی، گنه‌کار، کافر و غیره در قرآن نقل شود، اما خدا بر آن اعتراضی نکند، حاکی از تأیید آن است. بر همین اساس، کبرای مورد استدلال موافقان قابل اثبات است. بررسی استدلال‌های مخالفان نیز نشان می‌دهد این کبرا به صورت ضمنی مورد تأیید آنان نیز هست؛ زیرا به جای وارد کردن اشکال به کلیت این کبرا، به دنبال اثبات مواردی از نقض صغرا هستند. البته ممکن است اصرار داشته باشد که سکوت خداوند در همه جا به معنای تأیید نیست، بلکه در هر موردی باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد؛ در این صورت کلیت این کبری و جایگاه آن در این استدلال خدشه‌دار خواهد شد.

۲. بررسی ادله مخالفان تأیید حکومت‌داری ملکه سبأ توسط قرآن کریم

گروهی از محققان با طرح اشکالاتی بر این باورند که خداوند حکومت‌داری ملکه سبأ را تأیید نکرده است. در این قسمت مهمترین این اشکالات بررسی می‌شود:

۲.۱. مکی بودن سوره نمل

بدون شک سوره نمل مکی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۲۷/۷). از طرف دیگر در زمان نزول این سوره، رسول خدا(ص) هنوز حکومتی تشکیل نداده بود تا این آیات در صدد بیان شیوه حکومت و احکام آن باشد. به‌طور کلی آیات مکی برای توجه دادن مردم به یکتاپرستی، ترس از عذاب الهی و پذیرش دعوت پیامبر اکرم(ص) بوده است. در حقیقت داستان ملکه سبأ می‌تواند حامل این پیام باشد که یک زن با وجود امکانات فراوان و اقتدار و عظمت، تسلیم پیامبر الهی شد (حکیم‌زاده، ۵۰). این رو نقل این داستان نمی‌تواند حاکی از تأیید حکومت ملکه باشد.

بررسی: برای آگاهی از معانی و مقاصد آیات قرآن کریم لازم است به همه دلالت‌های کلام از جمله دلالت اشاره توجه شود (بابایی و دیگران، ۲۴۸). در دلالت اشاره معنای لازم (غیربیین یا بین به معنای اعم) یک متن که از جهت عرفی مقصود گوینده نیست، از یک یا چند کلام کشف می‌شود (مظفر، ۱۱۸/۱). البته در خصوص آیات قرآن کریم، به-

خاطر آگاهی خداوند از تمامی لوازم عبارات قرآن، به‌طور قطع این لوازم از ابتدای امر مورد نظر بوده است (بابایی و دیگران، ۲۴۸). با توجه به این توضیحات به‌نظر می‌رسد تأیید حکومت‌داری ملکه، هم از نوع دلالت اشاره باشد؛ زیرا اشاره شد که قرآن کریم در هنگام نقل سخن یا کاری اشتباه، بلافاصله تذکر می‌دهد؛ از این‌رو سکوت خداوند به‌معنای تأیید است. از طرف دیگر از نظر موافقان، ظاهراً قرآن کریم این داستان را به‌طور مفصل و بدون هیچ انتقادی نسبت به حکمرانی ملکه سبأ نقل کرده است. بنابراین لازمه این دو مقدمه آن است که خداوند نسبت به حاکمیت ملکه انتقادی ندارد و آن‌را تأیید می‌کند؛ از این‌رو این دلیل به تنهایی برای اثبات مدعا کافی نیست. نکته دیگر آنکه به‌محض نزول یک سوره، لازم نیست تمام لوازم و جوانب آن به‌طور کامل برای همه مردم تبیین و به‌عنوان هنجار رفتاری عرضه شود؛ زیرا التزام به همه این لوازم از همان ابتدای امر با توجه به گسترده و عمیق بودن معارف قرآنی، امری بسیار مشکل و حتی محال خواهد بود. بر همین اساس اشکالی ندارد که خداوند سوره‌ای را نازل کند تا در ابتدا، مردم به یکتاپرستی ترغیب شوند و در ادامه با کشف لوازم آن داستان قواعد و قالب‌های رفتاری جدیدی بر اساس آن عرضه شود.

۲.۲. عدم تناسب بین روحيات زنان و حکومت‌داری

براساس قاعده تناسب حکم و موضوع حکومت ملکه سبأ نمی‌تواند مورد تأیید خداوند باشد؛ زیرا حکومت، امر پیچیده‌ای است و با وضع روحی و جسمی زنان سازگار نیست. محققان برای اثبات این ناسازگاری به موارد ذیل استناد کرده‌اند:

۲.۲.۱. تعجب هدهد از ریاست یک زن بر قوم سبأ

از نظر برخی مفسران اگرچه در جنس زنان شایستگی‌های زیادی وجود دارد و این داستان هم نشان می‌دهد که ملکه سبأ از فهم و درایت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، اما با این حال هدهد از حکومت یک زن بر مردم سبأ تعجب کرد و گفت: «من زنی را بر آن‌ها حکمران دیدم» (مکارم شیرازی و همکاران، ۴۴۷/۱۵). برخی از فقهای معاصر نیز ضمن پذیرش این اشکال، حکومت‌داری ملکه سبأ را مورد تأیید خداوند ندانسته‌اند (اشتهاردی، ۱/۱۴۵).

بررسی: این استدلال بر سه مقدمه استوار است: اول: هدهد از حکمرانی ملکه تعجب کرد؛ دوم: این واکنش هدهد معتبر است؛ سوم: تعجب هدهد دال بر عدم تأیید

حکمرانی ملکه است. برای اثبات مقدمه اول می‌توان به عبارت «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» (النمل: ۲۳)، در گزارش وی استناد کرد. در این عبارت «وَجَدَ» جزء افعالی است که بر سر مبتدا و خبر وارد می‌شود و آن‌ها را به‌عنوان دو مفعول خود نصب می‌دهد. بنابراین «امْرَأَةٌ» در واقع مبتدا و «تَمْلِكُهُمْ» خبر آن بوده است. از طرف دیگر اصل در مبتدا بر معرفه بودن است، مگر اینکه نکته‌ای مانند «بیان تعجب» نکره آوردن آن‌را مجاز کند، مثل: «بَقْرَةَ تَكَلَّمَتْ» (ابن‌هشام، ۴۷۰/۲). در این آیه اگر تعجب هدهد مطرح نبود، به‌جای آن عبارتی مثل «وَجَدْتُهُمْ تَمْلِكُهُمْ امْرَأَةٌ» آورده می‌شد.

برای اثبات مقدمه دوم نیز می‌توان به گزارش هدهد اشاره کرد؛ زیرا این گزارش نشان می‌دهد این پرنده از هوش و درک بسیاری برخوردار بوده است؛ زیرا وی روابط و مفاهیمی مثل حاکمیت (رابطه ملکه با قوم خودش)، ملکیت (رابطه ملکه با تخت)، سجده، تزیین شیطان، بازماندن از راه خدا، هدایت نشدن و غیره را به‌خوبی درک کرده بود (النمل: ۲۳-۲۴). این در حالی است که این مفاهیم جزء معقولات ثانی فلسفی هستند و ذهن انسان آن‌ها را انتزاع می‌کند (فارابی، ۱۳۲/۳؛ ابن‌سینا، ۹/۱)؛ زیرا به‌عنوان مثال در خارج چیزی به نام «سجده» وجود ندارد، بلکه فقط افتادن بر روی خاک وجود دارد و این ذهن است که با تحلیل خود عنوانی مثل «سجده» را بر این رفتار می‌گذارد. از طرف دیگر سکوت خداوند در هنگام نقل این گزارش و ادامه داستان نشان می‌دهد که مشاهدات و درک وی مطابق با واقع بوده است؛ از این‌رو واکنش او در برابر حاکمیت ملکه سبأ معتبر و قابل استناد خواهد بود. بر همین اساس تعجب هدهد نشان می‌دهد که حکومت با وضع روحی و جسمی زنان سازگاری ندارد.

اما با وجود این توضیحات، این استدلال با دو ضعف اساسی روبه‌رو است؛ زیرا اولاً: تعجب هدهد از حکومت‌داری ملکه قابل اثبات نیست؛ زیرا «وَجَدَ» زمانی جزء افعال قلوب است و بر سر مبتدا و خبر می‌آید که به‌معنای «علم پیدا کردن» باشد، مثل «وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعًا»، اما اگر به معنای یافتن حسی باشد، یک مفعولی است و بر سر مبتدا و خبر هم وارد نمی‌شود، مثل «فَقَدْتُ كِتَابِي فَوَجَدْتَهُ» (سیوطی، ۱۳۶/۱؛ ابن‌عصفور، ۱۷۷). از طرف دیگر ظاهر «وَجَدْتُ» در آیه مورد بحث نشان می‌دهد که این فعل به معنای یافتن حسی هدهد یعنی دیدن با چشم بوده است، نه علم پیدا کردن و یافتن عقلی و معنوی؛ به‌همین خاطر «تَمْلِكُهُمْ» صفت «امْرَأَةٌ» خواهد بود نه مفعول دوم «وَجَدَ». همچنین از لحن و سیاق جملات این پرنده نیز چنین تعجیبی برداشت نمی‌شود؛ ثانیاً: بر فرض

اثبات تعجب هدهد، صرف تعجب از چیزی نمی‌تواند دلیلی بر مذمت یا حرمت آن باشد؛ زیرا امکان دارد تعجب هدهد به خاطر عدم سابقه حکومت‌داری زنان یا عدم آشنایی او با این موضوع بوده باشد.

۲.۲.۲. برخورد عاطفی ملکه سبا با تهدیدات حضرت سلیمان(ع)

از نگاه برخی محققان، وقتی نامه حضرت سلیمان(ع) به ملکه رسید، آشفته شد، از خود ضعف نفس نشان داد، از مواجهه با آن حضرت در میدان جنگ ترسید و اضطراب ناشی از دست دادن حکومت و عزتش سراسر وجود وی را فرا گرفت. این در حالی بود که **اولاً**: اطرافیان وی اعلام کردند که هم دارای قوت و شجاعت هستند و هم برای جنگ و دفاع از حاکمیت ملکه آمادگی دارند؛ **ثانیاً**: شأن هر حاکمی این است که نسبت به حکومت خود و حفظ آن غیرت و حرص داشته باشد. اما ملکه به جای جهاد، همانند ضعیفان به مکر و حيله از طریق مال روی آورد تا بلکه خود و حکومتش سالم بمانند. ضمن اینکه ملکه در مواجه شدن با تخت خود دچار وحشتی شد که در شناسایی تخت خود شک کرد و از دیدن حکومت سلیمان(ع) دچار چنان اعجابی شد که تمام قلبش را فرا گرفت، به نحوی که در مقابل آن حضرت خاضع شد و دعوتش را پذیرفت. شأن ملکه در این داستان شأن همه زنان است که به خاطر قوه عاطفه در مواجه با پدیده‌ها از آن‌ها متأثر می‌شوند (درویش، ۱۶/۱۷-۱۷)؛ از این رو حکومت‌داری وی نمی‌تواند مورد تأیید قرآن باشد.

بررسی: این دیدگاه از چند جهت قابل تأمل است:

۱. براساس این دیدگاه ملکه در هنگام دریافت نامه از خود ضعف‌نفس نشان داد و دچار آشفتگی شد. به نظر می‌رسد هیچ شاهی برای اثبات این نکته وجود نداشته باشد؛ زیرا **اولاً**: ملکه با اطرافیان خود کاملاً مؤدب و متعارف صحبت کرد و آن‌ها را از محتوای نامه آگاه کرد: «ای سران! نامه‌ی پرارزشی به سوی من افکنده شده است» (النمل: ۲۹)؛ «ای سران! مرا در کارم نظر دهید؛ زیرا من هیچ‌گاه پیش از آنکه شما در نزد من حضور یابید فیصله‌دهنده کاری نبوده‌ام» (النمل: ۳۲). **ثانیاً**: در مواجهه با نامه سلیمان(ع)، بدون هیچ توهینی با عنوان محترمی مثل «کتاب کریم» از آن یاد کرد (النمل: ۳۰). این در حالی است که به راحتی می‌توانست از کلمات توهین‌آمیز استفاده کند یا با نامه برخورد تندی مثل پاره کردن و لگدمال کردن داشته باشد؛ زیرا نه تنها هیچ مانعی در بین نبود، بلکه عاملی مثل تهدید شدن حکومت می‌توانست وی را برای

انجام این گونه اعمال تحریک کند. اگر ملکه آشفته شده بود، بهترین جا برای بروز آن همین نقطه بود.

۲. این مطلب امر مسلم و قابل دفاعی است که «شأن هر حاکمی این است که نسبت به حکومت خود و حفظ آن غیرت و حرص داشته باشد» اما آیا حفظ حکومت و غیرت‌ورزی نسبت به حفظ آن فقط در سایه جنگ است و هیچ راه‌کار دیگری ندارد؟ عقل سالم حکم می‌کند این کار از راهی انجام شود که کمترین هزینه جانی و مالی را داشته باشد. شاید روی آوردن ملکه به فرستادن هدیه در همین راستا بوده باشد و با وجود این احتمال نمی‌توان روش ملکه را ناپسند ارزیابی کرد.

۳. اطرافیان ملکه با اظهار جمله «ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، اما تصمیم نهایی با توست» (النمل: ۳۳)، آمادگی خود را برای جنگ اعلام کردند، اما ملکه به نظر آنان توجهی نکرد. براساس تحلیل مورد بحث، این بی‌توجهی نقطه ضعفی برای ملکه محسوب می‌شود. حال سؤال این است اگر ملکه به نظر آنان توجه می‌کرد و وارد جنگ می‌شد، آیا توانایی مقابله با لشکری متشکل از جن و انس و پرندگان (النمل: ۱۸) را داشتند و آیا غیر شکست چیز دیگری در انتظار آنان بود؟ و آیا در این صورت باز می‌توان این بی‌توجهی را نقطه ضعف محسوب کرد؟

۴. از نظر این تحلیل ملکه در مواجهه با تخت خود دچار چنان وحشتی شد که در شناسایی تخت خود شک کرد و عظمت حکومت سلیمان (ع) تمام قلبش را فرا گرفت به نحوی که در مقابل آن حضرت خاضع شد و دعوتش را پذیرفت. قرآن کریم به‌طور دقیق نقطه مقابل این دیدگاه را نشان دهد؛ زیرا در این موقعیت سه عامل ملکه را در شناسایی تخت خود دچار مشکل می‌کرد: الف) حاضر شدن تخت از فاصله زیاد مکانی در کمترین مدت؛ ب) ناشناس شدن آن به دستور سلیمان (ع) (النمل: ۴۱)؛ ج) نحوه پرسیدن سؤال «أَهْكَذَا عَرْشُكَ» (النمل: ۴۲). این سؤال در وهله اول به ذهن ملکه القاء می‌کرد که این به‌طور یقینی تخت تو نیست، بلکه احتمال دارد شبیه آن باشد (صابونی، ۳۷۶/۲). به عبارت دیگر سؤال به‌گونه‌ای پرسیده شد که وی در جواب به نفی یا اثبات شباهت بین این تخت با تخت خودش اشاره کند و ذهنش به سمت نفی یا اثبات وجود خود تخت نرود. از این‌رو ملکه در این مرحله با یک سؤال غلط‌انداز مواجه شد. اما ملکه در مواجهه با این پدیده خارق‌العاده و سؤال مبهم، با جمله «كَأَنَّهُ هُوَ» (النمل: ۴۲)، به بهترین شیوه پاسخ داد؛ زیرا به‌طور صریح نگفت: «این همان تخت من است» و در عین

حال این احتمال که «این تخت او نباشد» را رد نکرد. این شیوه بیان یا ناشی از استواری خرد ملکه بود؛ زیرا در مورد یک امر محتمل به‌طور قطع نظر نداد و یا اینکه چون با پرسیده شدن سؤال دچار دودلی شده بود، با این جواب کار را برای طراحان سؤال مشتبه کرد (نسفی، ۳/۳۱۱). بنابراین ملکه با این بیان چنان دو پهلو سخن گفت که افزون بر فهم عمیق او، زیرکی و بدبیه‌گویی او در مواجهه با رخداد‌های شگرف و ناگهانی را آشکار کرد (ابن کثیر، ۶/۱۷۵).

۲.۲.۳. پیامدهای ناگوار حکومت‌داری برای زنان حاکم

در نگاه برخی صاحب‌نظران چگونه می‌توان با تأیید حکومت ملکه سبأ و اثبات جواز حکومت برای زنان،

روح لطیف‌ترین گل زیبای آفرینش را درگیر مشکلات، دشواری‌ها، بحران‌ها، درد و رنج‌ها، شکست و ناکامی‌ها و خارها و خواری‌های حکومت‌داری ساخت؟ چنان‌که قرآن کریم از زبان ملکه سبأ به بخشی از این پیامدهای ناگوار اشاره می‌کند (النمل: ۳۴)، آری، هنگامی که زن در سمت رهبری باشد و مورد هجوم بیگانگان واقع شود، به‌طور قهری درگیر چنین ناهنجاری‌هایی خواهد شد» (نکونام، ۴/۲۵۳).

بررسی: به‌نظر می‌رسد این استدلال حداقل از سه جهت دارای اشکال باشد؛ زیرا **اولاً:** استفاده از کلمات دارای بار عاطفی مثبت یا منفی مثل «گل زیبای آفرینش» یا «خارها و خواری‌ها» در هنگام استدلال شیوه مناسبی نیست؛ زیرا احتمال دارد با درگیر شدن احساسات، عقل نتواند مسیر صحیح را پیدا کند؛ **ثانیاً:** داستان ملکه سبأ، مطلبی خلاف این استدلال را ثابت می‌کند؛ زیرا این داستان نشان می‌دهد اگر زنی هوشمند و با درایت در رأس امور باشد، نه تنها در مشکلات، دشواری‌ها و بحران‌ها هیچ‌گزندی به خودش نمی‌رسد، بلکه مردمان سرزمین وی هم مشکلات را بدون پرداخت هزینه‌های سنگین، پشت‌سر خواهند گذاشت. حتی به‌نظر می‌رسد با توجه به این داستان باید نگاه به شخصیت و روحیات زنان بازخوانی شود و حداقل برای همه زنان، صفات مشابه در نظر گرفته نشود؛ زیرا اگرچه برخی و حتی بسیاری از زنان در جنگ‌ها آسیب‌های فراوانی می‌بینند، اما برخی از آنان می‌توانند با درایت از جنگ و آسیب‌های بعدی آن جلوگیری می‌کنند؛ **ثالثاً:** موافقان تأیید حکومت ملکه در برابر این استدلال می‌توانند این سؤال را مطرح کنند که بدون شک خداوند به‌عنوان خالق انسان‌ها از خصوصیات روحی و جسمی زن به خوبی آگاه است؛ اگر زمامداری ملکه به‌ضرر خودش یا مردم

سرزمینش بود، چرا خداوند هیچ اعتراضی به این مسئله نکرده است؛ از این‌رو با نبود انتقاد خداوند این استدلال به تنهایی ناتمام خواهد بود.

۳.۲. عدم توجه به موارد نادر در قانون‌گذاری

در نگاه برخی محققان اگرچه خداوند در سوره نمل برای ملکه سبأ، چهره‌ای مثبت ترسیم کرده، اما وی نمونه‌ای نادر و کمیاب از زنان است و رفتار و خصوصیات افراد استثنایی و نادر نمی‌تواند به‌طور کامل مورد تأیید قرار گیرد؛ زیرا در صورت تأیید می‌تواند منشا قانون عامی مثل جواز حکومت زنان قرار گیرد (حکیم‌زاده، ۵۱)؛ از این‌رو نباید از نقل این داستان، تأیید حکومت‌داری ملکه را نتیجه گرفت.

بررسی: این استدلال از دو جهت قابل تأمل است:

۱. براساس این استدلال تعداد زنانی که بتوانند همانند ملکه سبأ با هوش و درایت وافر کشوری را اداره کنند، بسیار کم است. به‌نظر می‌رسد این گزاره یک ادعای بدون دلیل باشد؛ زیرا هیچ دلیلی برای اثبات آن ارائه نشده است. از طرف دیگر موافقان تأیید حکومت ملکه سبأ می‌توانند ادعا کنند که تاکنون حضور زنان در عرصه سیاست ناچیز بوده است. اگر مجال کافی به زنان باهوش در این زمینه داده می‌شد، شاید عکس این گزاره ثابت می‌شد.

۲. بر فرض اینکه ملکه سبأ نمونه نادر و استثنائی از زنان باشد، اما به‌هر حال این داستان می‌تواند شیوه حکومت‌داری وی را ثابت کند؛ از این‌رو اگر (به‌عنوان مثال) در هر قرن تنها یک زن همانند ملکه سبأ پیدا شود، با تکیه بر این داستان می‌توان جواز حاکمیت وی را ثابت کرد.

۴.۲. اخباری بودن لحن قرآن در نقل داستان ملکه سبأ

براساس باور بعضی محققان اگرچه قرآن کریم برخی ویژگی‌های مثبت عقلی و مدیریتی را برای ملکه سبأ ثابت کرده، اما لحن آیات قرآن در مورد اصل حاکمیت و زمامداری وی، لحن اخبار و حکایت است نه تأیید و تجویز (بستان، ۲۹۲-۲۹۳). از این‌رو این داستان نمی‌تواند تأییدی بر حاکمیت وی باشد.

بررسی: به نظر می‌رسد این استدلال مخالف سیره و روش اهل‌بیت (ع) باشد؛ زیرا در موارد زیادی ائمه (ع) برای اثبات حکمی به داستان‌های قرآن کریم تمسک کرده‌اند، با

اینکه لحن همه آن‌ها حکایت و اخبار بوده است. به‌عنوان مثال، امام رضا(ع) برای اثبات جواز پذیرش ولیعهدی مأمون به داستان حضرت یوسف(ع) (صدوق، ۱۳۸/۲-۱۳۹) و امام صادق(ع) برای اثبات برخی احکام فقهی به داستان انتخاب یونس(ع) توسط قرعه برای انداخته شدن در دریا (الصفات: ۱۴۱) استناد کرده‌اند (کلینی، ۱۵۸/۷). در موارد دیگری هم شیوه اهل بیت(ع) همین‌گونه است (طبرسی، ۱۴۰۳، ۱۷۱/۱-۱۷۲). در این روایات ائمه(ع) برای اثبات جواز یک عمل به فعل یکی از انبیاء که در قرآن با لحن اخبار آمده، استناد کرده‌اند.

۵.۲. عدم استناد مسلمان به این داستان

پیامبر اسلام (ص) با ورود به مدینه، حکومت اسلامی تشکیل دادند. اگر این داستان دلالتی بر تأیید حکومت ملکه داشت «چرا زنان مسلمان صدر اسلام [با استناد به داستان نازل شده در مکه]، هیچ کوششی برای تصدی مناصب سیاسی صورت ندادند و اگر این امر به دلیل ناآگاهی آنان نسبت به حقوق خود بوده، چرا پیامبرگرمی و امامان معصوم(ع) در جهت آگاهی‌بخشی و کشاندن آنان به عرصه حاکمیت سیاسی هیچ اقدامی نکردند» (بستان، ۱۸۹). به عبارت دیگر از عدم استناد مسلمان به این داستان می‌توان عدم تأیید آن‌را به دست آورد.

بررسی: وقوع یک امر در خارج غیر از جواز آن است؛ ممکن است برخی کارهای مجاز، به‌خاطر موانعی مثل فراهم نبودن زمینه یا مصالحی مهمتر، از انجام آن صرف‌نظر شود. شاهد این ادعا اینکه براساس روایت مورد اشاره در قسمت قبل، امام رضا(ع) به‌خاطر تشابه موقعیتی خود و یوسف(ع)، برای اثبات صحت عمل خود به رفتار آن حضرت استناد کردند؛ در حالی که سایر ائمه(ع) به‌خاطر نبود این تشابه چنین استنادی نداشته‌اند (نادری‌قهفرخی، ۱۲۹). حال تصور شود که این تشابه موقعیتی برای امام رضا(ع) هم به وجود نمی‌آمد، در این صورت آیا دلالت رفتار یوسف(ع) بر همکاری با حکومت‌های باطل به‌خاطر مصالحی نیز از بین می‌رفت؟ از این‌رو از عدم استناد مسلمانان به این داستان نمی‌توان به‌صورت منطقی عدم تأیید حکمرانی ملکه را ثابت کرد.

۶.۲. حمله سلیمان(ع) برای نابود کردن حکومت ملکه

حضرت سلیمان(ع) بعد از مواجه شدن با هدیه ملکه، وی را به حمله نظامی کرد (النمل:

۳۸). از این رفتار می‌توان برداشت کرد که سلیمان(ع) در صدد نابود کردن حکومت ملکه برآمد. اگر حکومت وی مورد رضایت خداوند بود، آن حضرت در صدد چنین کاری بر نمی‌آمد (سیفی‌مازندرانی، ۱۷۰).

بررسی: برای بررسی این دیدگاه طرح یک سؤال ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه بر فرض تسلیم نشدن ملکه، چرا سلیمان(ع) قصد داشت حکومت وی را از بین ببرد؟ چون خورشیدپرست بودند یا چون تسلیم حضرت نشدند یا چون یک زن فرمان‌روای آنان بود؟ روشن است که زمانی می‌توان از حمله سلیمان(ع) به حکومت ملکه، عدم تأیید حکومت‌داری او را استخراج کرد که ثابت شود این حمله به‌خاطر زن بودن حاکم سبأ یا شیوه حاکمیت وی بوده است، نه دلایل دیگر. این در حالی است که از سیاق حاکم بر داستان بر می‌آید که هدف حمله سلیمان(ع) برای از بین بردن موانع هدایت قوم بوده است؛ زیرا خداوند به آن حضرت نعمت‌های مادی و معنوی زیادی عطا کرده بود (ص: ۳۵-۳۹؛ النمل: ۳۶)، به‌طور قطع هدف آن حضرت از این تهدید کشورگشایی، اذیت کردن و برده گرفتن مردم سبأ، اثبات قدرت برتر خود، ناامن کردن سرزمین سبأ یا مسائل مادی نبود. ضمن اینکه این اهداف با شخصیت پیامبری ایشان به‌طور کامل در تضاد است. از طرف دیگر ایمان یعنی مجذوب شدن به یک اندیشه و پذیرش آن و این مجذوب شدن دو رکن دارد: رکن اول آن علمی است که عقل انسان باید آن فکر را بپذیرد و رکن دیگر جنبه احساساتی است که دل انسان باید به طرف آن گرایش پیدا کند. از طرف دیگر هیچ‌کدام از این‌ها در قلمرو زور نیست، نه جنبه فکری آن و نه جنبه احساساتی آن (مطهری، ۷۷). بنابراین از نظر عقلی نمی‌توان عقیده را با اجبار پدید آورد. از این‌رو می‌توان گفت که هدف سلیمان(ع) از این تهدید اولاً و بالذات موحد کردن ملکه نبود. بر همین اساس با توجه به این توضیحات و فضای حاکم بر کل داستان به نظر می‌رسد تنها دلیل قابل قبول برای حمله سلیمان(ع)، رفع موانع هدایت آنان بوده است (نادری‌قهفرخی، ۱۲۳-۱۲۵)، نه نابودی حکومت ملکه یا به‌خاطر زن بودن او.

۷.۲. عدم حجیت عمل قوم خورشیدپرست برای مسلمانان

اگر قوم خورشیدپرستی مثل سبأ، حکمرانی زنی را پذیرفتند یا به این دلیل بود که او از همه هوشمندتر بود یا اینکه تخت سلطنت را از پدرش به ارث برده بود؛ از این‌رو عمل آنان نمی‌تواند حجتی برای مسلمانان باشد (آلوسی، ۱۸۵/۱۰) تا تأیید حکومت‌داری ملکه اثبات شود.

بررسی: اگر هنگام بررسی یک فکر یا رفتار، بر اساس خاستگاه جغرافیایی آن یا شخص پدیدآورنده یا مروّج آن داوری شود، در منطق از آن با «مغالطه منشأ» یا «خاستگاه» یاد می‌شود. در شکل ساده این مغالطه گفته می‌شود: «فلان شیء خوب است چون از فلان جا آمده است» یا «فلان چیز بد است؛ چون فلانی آن را مطرح کرده است». در این مغالطه وانمود می‌شود که «منشأ یک عقیده و رأی»، در صحت و بطلان آن مؤثر است. این در حالی است که «هر عقیده و رأیی تنها بر دلیل و برهان خود استوار است و ضعف و قوت منشأ آن هیچ تأثیری در مقبولیت آن ندارد» (خندان، ۲۰۲). براین اساس صرف انجام عملی توسط قوم خورشیدپرستی مثل سبأ دلیلی بر باطل بودن آن نیست، مگر اینکه دلیل دیگری اقامه شود؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که همه اعمال یک گروه کافر یا خورشیدپرست باطل است.

۲.۸. باطل بودن حکومت سبأ

بر طبق آیه «وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (النمل: ۲۴)، سلوک و روش ملکه و قوم وی از جمله حکومت‌داری آنان ناشی از تزئین شیطان و عدول از حق و انحراف از سبیل‌الله بوده است (سیفی‌مازندرانی، ۱۷۱). از این رو چنین حکومتی نمی‌تواند مورد تأیید قرآن کریم باشد.

بررسی: در این آیه دو فقره «فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ» و «فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» مترتب بر فقره «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» هستند؛ از این رو همین فقره، رکن اصلی این استدلال است. در این فقره، کلمه «أَعْمَالَهُمْ» جمع است و می‌تواند رفتارهای زیادی از مردم سبأ از جمله حکومت‌داری آنان را در بر بگیرد؛ از این رو گویا این اشکال با تکیه بر همین کلمه، نتیجه مذکور را استخراج کرده است؛ اما با این حال این لفظ نمی‌تواند ثابت کند حکومت‌داری ملکه سبأ هم ناشی از تزئین شیطان بوده است؛ زیرا اسم جمع فقط زمانی عمومیت را می‌رساند که همراه با «ال» باشد (مظفر، ۱۲۳/۱). البته اگر دلیل دیگری ثابت کند که نوع و شیوه حکومت‌داری خورشیدپرستان ناشی از اعتقاد آنان به خورشیدپرستی باشد، این استدلال قابل قبول بود، اما در ظاهر چنین دلیلی وجود ندارد. بنابراین اگرچه از نظر ثبوتی، باطل بودن حکومت‌داری ملکه امری محتمل است، اما از نظر اثباتی دلیل قابل ملاحظه‌ای به نفع آن وجود ندارد. بر همین اساس به نظر می‌رسد قدر متقین مذمت خورشیدپرستی آنان است، نه همه اعمالشان از جمله حکومت‌داری.

شاهد این مطلب را در آیات دیگر قرآن نیز می‌توان مشاهده کرد؛ زیرا در مورد نمرود تعبیر «خداوند به او حکومت داده بود» (البقره: ۲۵۸) و در مورد قارون عبارت «از گنجینه‌های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم...» (القصص: ۷۶) به‌کار رفته است. براساس این تعابیر، حکومت نمرود و اموال قارون توسط خداوند به آنان داده شده بود، حالی که در مورد بطلان منش این دو فرد هیچ شکی وجود ندارد. این در حالی است که در ادامه ثابت می‌شود که در منفی‌ترین رفتار ملکه یعنی خورشیدپرستی وی نیز می‌توان نقطه مثبتی پیدا کرد؛ زیرا این منش وی به‌خاطر اثرپذیری از قوم خودش بوده، نه به‌خاطر خباثت شخصیتی؛ از این‌رو به‌محض آشکار شدن حق، همراه سلیمان(ع) تسلیم پروردگار شد.

۹.۲. معلوم نبودن سرانجام حکومت ملکه سبأ بعد از ایمان آوردن وی

چنانچه از نظر تاریخی ثابت می‌شد که حاکمیت ملکه سبأ پس از ایمان آوردن به سلیمان(ع) نیز تداوم می‌یافت یا آن حضرت وی را به وزارت و معاونت خویش برمی‌گزید، تأیید حکمرانی ملکه پذیرفتنی بود، ولی با توجه به فقدان مدرکی معتبر در این خصوص، نمی‌توان موافقت قرآن را با زمامداری ملکه نتیجه گرفت؛ چون وجود همین احتمال که ملکه پس از ایمان آوردنش زمام حکومت را به‌دست سلیمان(ع) سپرده باشد، استدلال مزبور را بی‌اعتبار می‌سازد (بستان، ۲۹۲-۲۹۳؛ همچنین: سیفی‌مازندرانی، ص ۱۷۱؛ حکیم‌زاده، ۵۳).

بررسی: به نظر می‌رسد این استدلال از قوت چندانی برخوردار نیست؛ زیرا وقتی ثابت شود خداوند هنگام نقل داستان‌ها به موارد باطل اعتراض می‌کند، اما در هنگام نقل این داستان هیچ انتقادی نسبت به حاکمیت ملکه سبأ ندارد، به‌طور طبیعی حکومت‌داری وی تأیید می‌شود، بخصوص در این مورد که استصحاب هم مؤید خوبی بر تداوم حاکمیت ملکه است. از این‌رو صرف احتمال سپرده شدن زمام امور به‌دست سلیمان(ع)، بعد از اسلام آوردن ملکه نمی‌تواند مانع مهمی در این بحث باشد؛ زیرا حکومت ملکه بر سبأ علاوه بر یقینی بودن، از نگاه موافقان مورد اعتراض خداوند هم قرار نگرفته است. بدیهی است برای باطل کردن این یقین نیاز به یقین دیگری است و صرف یک احتمال، نمی‌تواند این یقین را بی‌اعتبار کند. حتی اگر نقل معتبری هم ثابت کند که سلیمان(ع)، بعد از اسلام آوردن ملکه، وی را از حکومت سبأ عزل کرد یا ملکه

حکومت را به آن حضرت سپرد، این نقل تنها زمانی می‌تواند مانع تأیید حاکمیت ملکه باشد که به‌طور دقیق ثابت کند، علت این تغییر، زن بودن ملکه یا شیوه ناصحیح اداره سبأ بوده است، نه چیز دیگری؛ زیرا احتمالات دیگری مثل وجود فردی صالح‌تر برای اداره این سرزمین و غیره هم وجود دارد.

۲.۱۰. بی‌قید بودن ملکه سبأ نسبت به امور دینی

براساس نظر برخی محققان عریان نمودن ساق پا در حضور حضرت سلیمان(ع)، برای جلوگیری از خیس شدن دامن (النمل: ۴۴)، نشان‌گر دور بودن ملکه از حدود شرعی است؛ از این‌رو نمی‌توان اذعان کرد که حکومت این شخصیت با چنین رفتار غیرقابل دفاعی مورد قبول خداوند باشد (نقی‌پورفر، ۲۲۶).

بررسی: براساس تحقیقات انجام شده آیه «وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ» (النمل: ۴۳) ثابت می‌کند که خورشیدپرستی ملکه، فقط به‌خاطر اثرپذیری از محیط زندگی‌اش بوده نه خباثت باطنی؛ براین اساس خداوند در این آیه هیچ مذمتی را متوجه شخصیت ملکه نمی‌کند و علت خورشیدپرستی وی را به عوامل محیطی نسبت می‌دهد. البته به‌محض روشن شدن اشتباهات، ملکه از گذشته خود توبه کرد و به‌هیچ‌وجه در صدد توجیه آن بر نیامد (النمل: ۴۴). این در حالی است که خداوند در بیان رفتار فرعون به‌طور دقیق شخصیت وی را مورد توجه قرار داده و با عناوینی چون فاسق (النمل: ۱۲)، مسرف (الدخان: ۳۱)، برتری‌جو (المؤمنون: ۴۶)، مفسد (القصص: ۴) ظالم و مجرم (الانفال: ۵۴؛ یونس: ۷۵)، از وی یاد کرده است (نادری قهفرخی و بهجت‌پور، ۱۳۲-۱۳۳). از این‌رو انجام این قبیل کارها، از فردی که هم در محیط کفر رشد کرده و هم به دستورات دینی دسترسی نداشته است، را نباید نمایان‌گر بی‌قیدی عمدی وی محسوب کرد.

۲.۱۱. مفسد بودن ملکه سبأ

ملکه سبأ بعد از دریافت نامه سلیمان(ع) و مشورت با اطرافیان اظهار داشت: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (النمل: ۳۴). براساس این جمله «افساد» و «ذلیل ساختن عزیزان» جزء برنامه همه پادشاهان از جمله ملکه سبأ است؛ پس حکومتی با چنین رویه‌ای مورد تأیید خداوند نخواهد بود.

بررسی: در این آیه «المُلُوكَ» کلمه جمعی است که همراه با «ال» آمده و عمومیت را می‌رساند (مظفر، ۱۲۳/۱)؛ از این رو این آیه به خاطر عام بودنش ملکه را هم در برمی‌گیرد و دلیلی هم بر خروج ملکه از تحت عمومیت آن در ظاهر وجود ندارد؛ از این رو «افساد» و «ذلیل ساختن عزیزان» را در رویه ملکه هم می‌توان پیدا کرد. بر همین اساس چنین حکومتی نمی‌تواند مورد تأیید خداوند باشد؛ زیرا قرآن کریم با صراحت بیان می‌کند که خداوند «فساد» و «مفسدان» را دوست را ندارد (البقره: ۲۰۵؛ القصص: ۷۷).

بدیهی است با توجه به این اشکال بررسی سایر ادله قرآنی لازم نخواهد بود؛ زیرا داستان ملکه فقط در سوره نمل آمده است؛ از این رو سایر ادله به صورت مستقیم ناظر به این داستان نیستند. بر همین اساس اگر دلیلی حاکی از نفی جواز حکومت زنان باشد، بدون شک هماهنگ با این داستان خواهند بود و اگر حاکی از جواز باشد، دلالتی مستقل از این داستان خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار ثابت شد:

۱. از نظر برخی محققان قرآن کریم اعتراضی نسبت به حکومت‌داری ملکه سبأ ندارد و اگر انتقادی هست نسبت به خورشیدپرستی وی است؛ از این رو حکومت‌داری وی مورد تأیید خداوند است.
۲. برخی دیگر با وارد کردن اشکالات ذیل حکومت‌داری ملکه را مورد تأیید خداوند نمی‌دانند: مکی بودن سوره نمل، عدم تناسب بین روایات زنان با پیامدهای حکومت‌داری، عدم توجه به موارد نادر در قانون‌گذاری، اخباری بودن لحن قرآن در نقل داستان، حمله سلیمان (ع) برای نابود کردن حکومت ملکه، عدم حجت عمل قوم خورشیدپرست سبأ برای مسلمانان، باطل بودن حکومت سبأ، معلوم نبودن سرانجام حکومت ملکه بعد از ایمان آوردن وی، عدم استناد مسلمانان به این داستان، بی‌قید بودن ملکه سبأ نسبت به امور دینی و مفسد بودن ملکه.
۳. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهند، سکوت خداوند در هنگام نقل رفتار یا سخنی اقتضای تأیید آن را دارد. از طرف دیگر بسیاری از اشکالات مخالفان وارد نیستند و به تنهایی نمی‌توانند اعتراض خداوند به حکومت‌داری ملکه را ثابت کنند، اما با این حال اشکال مفسد بودن ملکه در هنگام فتح سرزمینی قابل رفع نیست؛ از این رو با وجود این مانع نمی‌توان حکومت‌داری ملکه سبأ را مورد تأیید قرآن دانست.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن سینا، حسین، الإشارات و التنبیها، شرح: نصیرالدین طوسی، قم، نشر البلاغة، ۱۳۸۳ش.
۴. ابن عصفور، علی بن مومن، المقرب و معه مثل المقرب، لبنان، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۵. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، بیروت، دارالکتب العربی للنشر و التوزیع، بی تا.
۶. ابن کثیر، اسماعیل، التفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م.
۷. ابن هشام، عبدالله بن یوسف، مغنی اللیب، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره)، بی تا.
۸. اشتهاودی، علی پناه، مدارک العروة، تهران، دارالاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ق.
۹. ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیة، قم، دارالفتوة للطباعة و النشر، ۱۴۲۶ق.
۱۰. بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۷ش.
۱۱. بجنوردی، حسن، القواعد الفقهیة، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
۱۲. بستان، حسین، اسلام و تفاوت‌های جنستی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دفتر امور بانوان وزارت کشور، ۱۳۸۸ش.
۱۳. حجتی، محمدباقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ش.
۱۴. حسین، میرسیدحامد، عبقات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۳۶۶ش.
۱۵. حسینی شیرازی، محمد، الفقه، القواعد الفقهیة، بیروت، مؤسسه امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۳ش.
۱۶. حکیمزاده، فرزانه، «زنان و پرسش‌های پیش‌رو»، نامه جامعه، سال چهارم، شماره چهلیم، ۱۳۸۶ش.
۱۷. حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل‌البت للاحیاء التراث، ۱۴۱۹ق.
۱۸. خندان، علی اصغر، مغالطات، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۱۹. خیاط، عبدالعزیز عزت، المرأة و من ترعاه فی رحاب القرآن، اسرة و طفلا، قاهره، دارالسلام، ۲۰۱۰م.
۲۰. درویش، أحمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ریاض، دارالمؤید، بی تا.
۲۱. سبحانی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۶ق.
۲۲. سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسیلة، (ولاية الفقیه)، بی جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵ش.
۲۳. سیوطی، عبدالرحمن، البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک، قم، دارالتفسیر، ۱۳۸۷ش.
۲۴. صابونی، محمدعلی، صفوة التفاسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۱ق.
۲۵. صدوق، محمد ابن بابویه، عیون أخبار الرضا، بی جا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ش.
۲۶. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۷. طبرسی، أحمد بن علی، الإحتجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۸. طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

۲۹. عبدالمنعم، محمود، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، قاهره، دارالفضيلة للنشر و التوزيع و التصدير، بی تا.
۳۰. فارابی، ابونصر محمد، المنطقیات، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی (ره)، ۱۴۰۸ق.
۳۱. فضل الله، محمدحسین، دنیا المرأة، بیروت، دارالملاک، ۱۴۱۸ق.
۳۲. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۳. مطهری، مرتضی، جهاد، تهران، صدرا، ۱۳۸۹ش.
۳۴. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۰ش.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالمکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۳۶. منتظری، حسین علی، دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم، المركز العالمی للدراسات الإسلامية، ۱۴۰۸ق.
۳۷. نادری قهفرخی، حمید، «نگرش تاریخی به تشریح جهاد ابتدایی در پرتو تحلیل مواجهه حضرت سلیمان(ع) با ملکه سبأ»، فصل نامه فقه و اصول، سال پنجاهم، شماره ۴، شماره پیاپی ۱۱۵، ۱۳۹۷ش.
۳۸. نادری قهفرخی، حمید و بهجت پور، عبدالکریم، «نگرشی کاربردی به رفتارشناسی ملکه سبأ در تعامل با مردم سرزمین خویش در تفسیر آیات ۲۳ و ۲۴ سورة نمل»، فصل نامه مطالعات تفسیری، قم، شماره ۳۵، ۱۳۹۷ش.
۳۹. نسفی، عبدالله بن احمد، مدارک التنزیل و حقایق التاویل، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۶ق.
۴۰. نعمتی بیرعلی، دل آرا، شخصیت زن در قرآن و کتاب مقدس، قم، نشر مجنون، ۱۳۸۶ش.
۴۱. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۲ش.
۴۲. نقی پورفر، ولی الله، مجموعه مباحثی از مدیریت در اسلام، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۴۳. نکونام، محمدرضا، زن، مظلوم همیشه تاریخ، قم، انتشارات ظهور شفق، ۱۳۸۴ش.

